



هنر

دکتر محمود عبادیان



با این بسیج نیروی ذهنی به رویارویی با مشکل مورد نظر می‌رفته، یعنی تناسب ذهن و عین برای کسب تعادل عینی با عینیت موضوع برای کسب چیرگی بر موضوع قابل غلبه. صفت مشخصه هنر آیینی، مشارکت جمعی در مراسم اجرا به منظور وصول آن مدارج روحی بوده است که به اعتماد به نفس جمع برای موفقیت در امر مورد نظر منجر می‌شده است. در این فعالیت تکیه از جمله بر تکرار آهنگین جنبه‌های تهییجی به حد اشباع به منظور به وجد آمدن شرکت‌کنندگان برای اقدام به اجرای هدف اصلی بوده است (در سماع صوفیان نیز حالت مشابهی دست می‌دهد. البته با این تفاوت که در آنجا هدف از اجرای مراسم فرارفتن از واقعیت روزمره می‌باشد). در جهان طبیعت مراسمی که زنبوران عسل و مورچگان به جای می‌آورند. بی‌شکاهت به مراسم آیینی انسان‌های اولیه نیست.

در تصور تاریخی هنر شاید این نکته شایان توجه باشد که هنر در مرحله آیینی یک کنش جمعی بوده و جمع کثیر شرکت‌کنندگان به واقع در عین حال هنرمندان اولیه به‌شمار می‌آیند. مراسم در ضمن نوعی غذای روحی هم برای اجراکنندگان و هم برای تماشاگران بوده است. این گونه مراسم هیچ‌گونه دست‌ساخته (ARTEFACT) از خود به جای نمی‌گذاشته. هنر آیینی عمدتاً هنر طایفه‌ای، قبیله‌ای و مؤلفانش مجریان آن بوده‌اند، هنری عملی یا گفتاری که بیشتر شبیه به اجرای نمایش‌های خیابانی عصر ما بوده است به هنر عامیانه (فولکور) مانند بوده. چنانچه نقاشی یا تصویرهای درون غارهای کهن هنری بوده باشند که جنبه آیینی از آنها زوده یا بسیار واکاهی شده، می‌توان این آثار را اولین شکل هنری دانست که رابطه با واقعیت‌های عینی طبیعی زندگی مدنظر مبتکران آن بوده است. در واقع در آنها حرکت به هیأت برخی حیوانات در ضمن شکاری که بعداً اهلی شده‌اند، ثبت شده است. آنها اولین نمونه‌های تصویر هنری و تجسمی موجودات طبیعی به‌شمار می‌آیند که در غار فضایی زیست آن روزگار حک شده‌اند. با اطمینان می‌توان گفت که آنها اولین آثاری‌اند که مولود فعالیت یک هنرمند منفرد ولی گمنام می‌باشند. واقعیت این است که آفریننده آنها دست‌ساخته خود را در دسترس غارنشینان نهاده است (در باره خصلت احتمالی قدسی محیط غار نظرات متفاوت است). با اینکه محرک اصلی در آفرینش این آثار درون غار هنوز از پرده ابهام بیرون نیامده است، آنچه شبهه باقی نمی‌گذارد، این است که حرکت طبیعی موجودات حیوانی به سبکی واحد بازپردازی شده است و به تصویر رؤیت هنری (انسانی) داده شده است.

طبیعی است که هم خلق هنر و هم سند و کاربردش مسبوک بر یک فرهنگ متناسب با آن است. به عبارت دیگر، هنر فرهنگی را که هنر در محیط آن شکل می‌گیرد، بازتاب می‌دهد. هنر یک پدیده فرهنگی است. پدیده‌ای که نقش و اهمیت خاص خود را در فرهنگ جماعت دارد. فرهنگ در اصل ذهنیتی بوده است بازتاب ارتباط و تولید مادی و زندگی اجتماعی در آگاهی انسان که با پیشرفت جامعه انسانی نه تنها جنگ عقاید، نظرات احساس‌ها و رسوب بی‌واسطه فعالیت روزمرگی انسان شده، بلکه ضمناً بستر

ارتباط زبانی، مفاهمه، تلاقی ارزش‌ها شد که پس از اختراع الفبا به ثبت و ضبط نوشتاری درآمد و زمینه تداوم سنت ضبط و حفظ شده گردید. فرهنگ به مثابه سر هم این پدیده‌ها و مناسبات، شرط اساسی حفظ و بقای هر آنچه فرهنگ‌زا و هویت اجتماعی بوده گردید. فرهنگ فضای مساعدی شد برای خود-تحقق انسان به مثابه موجود عقلانی، آزاد و غنای فردی و جماعت در مراحل پیشرفته‌تر اجتماع.

شعر و تصور و چشم‌انداز فرهنگی ۱/۱

ماهیت اثر هنری



فرهنگ دارای دو بخش است: یکی فرهنگی مادی (تولید، کارافزار تولید، ماشین و...) و دیگری فرهنگ معنوی (دانش، فلسفه، هنر، حقوق، دین و جز آن) به عبارتی فرهنگ نظام همزیستی ارزش‌ها کثرت هنجارهای رفتاری، پژوهش تمدن خودی (و بیگانه) است نهادی است که عنوان «طبیعت دوم» یافته است.

هنر ضمن آنکه در اصل یک گونه تعامل معنوی با طبیعت بوده است، زمینه در فرهنگ دارد، برآوردی است از جنبه‌های (عناصر) مختلف فرهنگ، به گونه‌ای که با برخی از آنها تجانس بیشتر دارد، در فرهنگ معنوی با فلسفه و علم و در بخش فرهنگ مادی با فناوری (تکنولوژی) البته به موازات این هم مناسبتی با عناصر ذکر شده، با دیگر جنبه‌های فرهنگ بیشتر دارای نایکسانی و در مواردی اختلاف است. بر روی هم فرهنگ دارای شالوده بومی و از لحاظ تاریخی مبتنی بر سنت است.

البته هنر نیز نسبت به سنت و مقتضای بومی فرهنگ بیگانه و بی‌اعتنا نیست، با این تفاوت که هنر گویای مناسبتی است بیشتر انتقادی تا تأییدی صرف، هنر به سنت و عرف فرهنگی مستقیماً وابسته نیست. هنر عنصر انتقادی و پیشرو (آوانگارد) فرهنگ ملی است. هنر بیش از آنکه یک سلاح انتقادی مستقیم نسبت به عناصر سنت فرهنگی باشد نقش نقادانه‌اش در آن است که به مناسبات فرهنگی در آثار خود بازتاب و مجال برخورد عقاید و آرای، گفت‌وگو و شنود می‌دهد. آنچه از مقابله این برخورد عقاید و گفت‌وگو عاید می‌شود، سنسچ ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی است. هنر و فرهنگ از نگاهی حد و فصل یکدیگرند: از این نظر که هنر آنجا آغاز می‌شود که مرز قلمروی فرهنگ است: از کنونه فرهنگ، اینکه کیفیت این کنونگی هنر به گذشته‌نگی فرهنگ در چه تعامل یا تعارضی

می‌تواند باشد، بستگی به کیفیت آوانگاردی هنر و نوپذیری فرهنگ دارد.

هنر آن حلقه در زنجیره عناصر فرهنگ است که بیش از همه گشوده بر دیگر فرهنگ‌ها و دستاوردهای هنری ملل و مردمان دیگر است. به این معنا پذیرترین، کم‌پیشداوری‌ترین بخش فرهنگ است که به پیشواز هر چیز نو، ابتکاری و وارسنگی آور گرایش دارد. واقعیت روزمره که در فرهنگ به‌طور کلی

می‌کند، بی‌آنکه به شرایط و مناسبات فرهنگی زمینه‌ساز آنها وابسته بماند. روایت واقعیت تاریخی در اثر هنری معرف اعتلای معرفتی انسان بر آن است. هنر وسیله تمتع استیسیکی است. با تأکید بر اینکه وسیله نسبت به تمتع‌های گذرنده ماندگار می‌ماند. اثربخشی واقعی هنر در خود اثر هنری دست می‌دهد؛ هنر از قصد و برنامه هنرمند/نویسنده فرا می‌رود. میزان آن بستگی به تعامل سویاسوی اثر و انسان دارد.

کیفیت هنری یک اثر متناسب با غنایی است که در آن واقعیت بیان یافته و اثر بازتاباننده حقیقت آن است و مناسبت دارد با «زندگی» مردمان-خواه تولیدکننده یا پذیرنده (مصرف‌کننده) اثر-که ایمنی و تداوم زندگانی اجتماعی وابسته به فعالیت آنهاست و هنر آن را با توجه به ماهیت ساختار آن آشکار می‌کند.

فرهنگ به محیط‌زیست معنوی انسان می‌ماند-همان‌گونه که انسان از بستر مادی زندگی سر بر می‌آورد. فرهنگ بستر وجود و بقای اجتماعی او است انسان در محیط فرهنگی حاکم در جامعه یا به عالم هستی می‌گذارد و گزینشی جز آن ندارد که آن را «تنفس» کند تا «زنده» بماند. او به فرهنگ حاکم وابسته است امکان آن را ندارد که فرهنگ را به دلخواه و فردائی دگرگون کند. البته می‌تواند بر آن تأثیر گذار شود، همچنان که تاکنون چنین نیز کرده است.

تأثیر هنری-فرهنگی بر فرهنگ تنها می‌تواند به وسیله عناصری از خود فرهنگ صورت گیرد این نکته ممکن است در نگاه اول یک همانگویی یا دور کلامی بنماید، ولی واقعیت این است که متحول کردن فرهنگ تنها با وسایلی که خصلت فرهنگی دارد شدنی است.

فرهنگ بخش‌هایی دارد که هر یک مستقلاً به صورت عنصر و جزء متشکل فرهنگ عمل می‌کند. فلسفه، علم، هنر و... از جمله این عناصرند. طبیعی است که هر یک از این عناصر به مقتضای محتوای خود و در جهت خاصی می‌تواند بر تحول فرهنگ تأثیر گذار گردد، فلسفه با تقویت عنصر نظری، علم با تأکید بر جنبه حقیقت‌یابانه، تردید نیست، غذایی که عامل فلسفه و علم بر فرهنگ اعمال می‌کنند منجر به تحول آن می‌شود. اما با توجه به موضوعی که این نوشته بر آن تأکید دارد، نقش هنر در این رهگذر مؤثرتر و دارای کارایی چشمگیرتر است. تأثیر هنر بر فرهنگ از آن جهت برآورنده آن چیزی است که از انتظار می‌رود که هنر خود زمینه و هدف فرهنگی دارد، بی‌آنکه البته با آن هماهنگی کامل و محدودیت هم ذاتی داشته باشد.

هنر و اثر هنری ماهیتاً بدعت‌گذار و رفتارآور است و گرایش به آن دارد، رفتارها، هنجارها، ارزش‌ها را پرسش‌وار توصیف (تصویر) کند پرسش‌های هنری که معمولاً خصلت برخورد عقاید و آرای دارد، موجب می‌شود که ارزش‌ها و هنجارها قطعیت و محتومیت خود را ببازند، سؤال‌پذیر شوند و راه را بر شق‌های جایگزینی پیش آورند از این لحاظ می‌توان از خصلت فرهنگ‌ساز یا دست‌کم تحول‌انگیز هنر در پهنه فرهنگ سخن گفت.

اشاره شده که فرهنگ برای انسان اجتماعی یک واقعیت پیش‌یافته و ضروری است و به عنوان عامل مستقل در زندگی فرد در اجتماع عمل می‌کند. هنر از این خصوصیت فرهنگ به دور است و تابع ضرورت آن نیز نیست. هنر آبشخور فرهنگی دارد بی‌آنکه به عرف سنتی آن پایبند باشد. مقتضیات آن را به دیده می‌گیرد ولی به آنها تمکین نمی‌کند.

ادامه دارد

رسوب می‌کند، آمیزه‌ای است از انفعال، تشخص کاذب امور روزمره، مکررات فاقد تاریخ وقتی رویدادهای آن بازسازی هنری می‌یابند. سیالیت ظاهری و بی‌تفاوتی خود را از دست می‌دهند، در جو اعتلای ذهنی و زیست-نما بازپردازی می‌شوند، تشخص رفتاری و سنجیه تاریخی و اجتماعی کسب می‌کنند. اثر هنری در قیاس با مصالح روزمره‌اش دارای دو برجستگی همبسته در یکدیگر است: بازنمایی واقعیت توأم با بازسازی اخلاقی و معرفت‌شناختی آن، دیگر اینکه واقعیت خلق شده در اثر هنری بیرون از اثر هنری در جایی وجود ندارد و نامکرر است. بنابین، واقعیت اثر هنری مصداق در واقعیت عرف معمول ندارد؛ تنها در خود و مقتضیات خود اثر مفهوم و موضوعیت دارد: در حقیقت این عامل آن وجهی است که به اثر هنری زیبایی هنری می‌بخشد.

اثر هنری یک نوع گشودگی به حقیقت و امر تصویر شده می‌باشد. هنر در همان حال توصیف خصلت راز زدایانه دارد، پدیده را از ابهام و بی‌تفاوتی روزمرگی بیرون می‌آورد و در مواردی از آن قداست‌زدایی می‌کند به همین جهت هنر زمینه‌ساز مناسبات رفتاری و ارتباطاتی نو است. از تجسم تصورات و پیشداوری راه به خود حقیقت واقعیت را ممکن می‌کند. حقیقت تاریخ و پوشیدگی رفتار در آن تجسم محسوس و انضمامیت هنری می‌یابد. موجب می‌شود آدمی به برکت امکانات و واقعیت ناشی خویش واقف گردد (شاید منظور شیلر از اینکه: طبیعت آدمی را به وجود می‌آورد، هنر او را انسانی می‌پروراند، همین امر باشد).

مخاطب اثر هنری خود انسان است، در پهنه آن فضای عمل، روح زمان، درک طبیعت میزان آزادی، خاستگاه حقیقت انسان آشکار می‌شود. اثر هنری روایتگر مسائلی است که بر انسان سنگینی